

ابوالحسن بنی‌صدر

ارادهٔ حیات

● آقای بوش می‌گوید: هرکس با ما نیست با تروریست‌هاست. امریکا قدرت نظامی اول روی زمین است و نمی‌گذارد هیچ قدرت نظامی هم‌آوردی را پیدا کند. این قدرت به خود حق می‌دهد، «در مقام پیشگیری»، به هر کشوری حمله کند که تشخیص دهد امنیت ملی امریکا را به خطر می‌اندازد. بدین قرار، قدرت امریکا، بر محور قوهٔ نظامی خویش، رابطه‌ای با بقیه جهان برقرار می‌کند که در آن، هر کس «با امریکا» نیست، با تروریست‌هاست. بنا بر این، هر وقت سیاست امریکا اقتضاء کرد، مورد حمله قرار می‌گیرد. مدار بسته همین است. مدار بسته نیازمند یک محور مسلط است و یک محور زیر سلطه. هر کس نخواهد در محور دوم قرار بگیرد، دشمن است و باید حذف شود. به سخن دیگر، در مدار بسته، تنها یک عامل عمل می‌کند که زور است و یک رابطه وجود دارد که دشمنی است و یک عمل ممکن است که مرگ و ویرانگری است.

● مجلس می‌گوید تعهدات خارجی که وزارت نفت ایجاد کرده‌است، ۱۰۲ میلیارد دلار است. وزارت نفت می‌گوید تعهدات دیگر را به پای وزارت نفت نوشته‌اند! «وزیر» نفت می‌گوید بهیچ‌رو قراردادهای مربوط به بهره‌برداری از منابع نفت و گاز را به آگاهی همگانی نخواهد رساند. بدین قرار، دولتی برای ملتی تعهدهای خارجی ایجاد می‌کند بدون آنکه ملت از زمان ایجاد تعهد، هزینهٔ آن، مصرف آن، بازپرداخت آن، کمتر اطلاعی داشته باشد. این رفتار نیز مثال دیگری از مدار بسته‌است. در این مدار، دولت ملاتاریا محور فعال مایشاء است و جامعه ملی محوری است که پنداری ارادهٔ حیات را از دست داده‌است و نقش مرده در دست مرده شوی را بازی می‌کند. بدیهی است هرکس نخواهد این نقش را بازی کند و بخواهد بعنوان انسان زنده و آزاد، در مقام پرسش برآید، «حذف باید گردد»! بدین قرار، اگر باوجود آگاهی از تعهداتی چنین سنگین، سکوت سنگین تری حاکم است، بخاطر آنست که مردم ایران خود را در مدار بستهٔ زورمداری زندانی کرده‌اند. در این مدار، آیا یک کار بیشتر نمی‌توان کرد و آن تسلیم شدن است چرا که اعتراض کردن همان و سرکوب شدن همان؟ نه

نظیر این پرسش را اروپائیان نیز از خود می‌کنند. اروپائیان با جنگ امریکا بر ضد عراق، مخالف هستند. اما به قول لوموند دیپلماتیک (اکتبر ۲۰۰۲)، قدرتی که امریکاست، متحد ندارد، نوکر دارد و از نوکر، جز اطاعت، نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد. اما آیا اروپائیان مجبورند خود را در مدار بسته‌ای زندانی کنند که ارباب از آنها اطاعت محض طلب می‌کند؟ نه.

اما امر مهم‌تری که از آن غفلت می‌شود، اینست: مدار بسته، مدار مرگ و ویرانگری و فساد در حد اکثر است. مردم ایران را فراوان از شدت سرکوب در صورت قیام آنها، می‌ترسانند. حال آنکه «هزینه» قیام هرچه باشد، در مقایسه با «هزینه» ماندن در مدار بسته نیست. پیش از این، در هشدار به آنها که مردم را از خشونت می‌ترسانند، خاطر نشان کردم خشونتی که هم اکنون مردم ایران تحمل می‌کنند، به میزان حداکثر است. بارها یادآور شده‌ام که استبداد در قلمرو زمان نیز ویرانگری می‌کند چنانکه، پیشاپیش، امکانات نسلهای آینده را ویران می‌کند:

تعهدهایی که ایجاد می‌شوند: ویران کردن امکانات نسل جوان است:

۱ - نسل جوان ایران چگونه کشوری را تحویل می‌گیرد؟ کشوری با ۱۰۰ میلیارد دلار تعهد خارجی «ابراز شده» تعهدهای داخلی بیرون از حساب، منابع نفت و گاز واگذار شده، نفت و گاز پیش فروش شده، زمین‌های کشاورزی

رها شده و یا «در بورس زمین افتاده»، استعدادهای گریخته، سرمایه‌های فرار کرده، دیوان و قشون سالاری عظیم، فاصله علمی و فنی بازهم بزرگ‌تر گشته، فقر همگانی و همه جانبه کمر شکن گشته، نابسامانیها و آسیبهای اجتماعی فراگیر گشته، محیط زیست آلوده و ویران شده، پیوندهای توحید ملی گسسته و...

در برابر چشم اندازی چنان تاریک که اراده حیات را از انسان می‌ستاند، نسل امروز چه می‌کند؟ آیا نسلی که همه امکاناتی رشد را دارد و، با غفلت از آزادی خویش، در مدار بسته‌ای، خود را به ویرانگریهای استبدادیان سپرده‌است، حتی نمی‌خواهد بداند چسان اساس حیات ملیش را ویران می‌کنند؟ آیا از خود می‌پرسد، بعنوان موجود زنده، چه نوع زندگی دارد؟ هنوز از ترس سرکوبگری استبدادیان، بر زمین می‌خکوب شده‌است؟

اما نه، این واقعیتها بیانگر ایران فردا نیستند بیانگر ایران امروز هستند. در مدار بسته استبداد، خشونت‌ی که در ویرانگری و بردن بکام مرگ بکار می‌رود، پویاست و تکاثر و ویرانگری و مرگ را ببار می‌آورد. کفایت میزان ویرانگری و مرگ را از دوران پهلوی تا امروز که در شکل استبداد ملاتاریا ادامه دارد، سال به سال، مقایسه کنید. این مقایسه ضریب ویرانگری را در اختیار شما می‌گذارد و بدان می‌توانید ویرانیهایی آینده را برآورد کند. فایده این محاسبه اینست که از هم اکنون می‌توانید، وضعیت ایران ۱۰ و ۲۰ سال بعد را سنجش کنید. می‌توانید میزان مسئولیت خود را برآورد کند:

۲- چند رقم می‌تواند خواننده را از وسعت ویرانگری آگاه کند:

* بودجه حکومت مصدق یک میلیارد تومان بود. با ملی کردن نفت، هزینه صنعت نفت نیز بر عهده دولت قرار گرفته بود. نفتی صادر نمی‌شد. قرضه خارجی نیز گرفته نمی‌شد. بنا بر این، منابع آن بودجه، داخلی بودند. امروز، بودجه کشور ۲۴/۳ هزار میلیارد تومان است. به قول سازمان برنامه و بودجه، دولت به ملت مالیات می‌دهد. یعنی منابع داخلی ندارد. تمامی بودجه از فروش و پیش فروش نفت و قرضه‌های خارجی و داخلی تأمین می‌شود. مقایسه این دو بودجه، وسعت تخریب اقتصاد کشور و نیز پیشخور کردن ثروتهای طبیعی آن را آشکار می‌کند. بسا به ذهن خواننده خطور می‌کند که در ۲۴۳۰۰ برابر شدن بودجه، تورم نیز نقش و نقش اول را داشته‌است. اما تورم از جمله به این معنی است که بودجه قدرت خریدی را ایجاد می‌کند که اقتصاد ملی توانائی جذب آن را ندارد و حتی با وارد کردن فرآورده‌ها و «خدمات» نیز نمی‌توان این قدرت خرید را جذب کرد.

* در ۸ سال جنگ، ۱۰۰ میلیارد دلار گم شد. در حکومت هاشمی رفسنجانی، رقم قرضه خارجی را ۳۰ و ۴۰ میلیارد دلار می‌گفتند. ۵ سال بعد، صحبت از ۸۰ و ۱۰۰ میلیارد دلار یعنی دو برابر و بیشتر است. نرخ تخریب ۱۸ در صد می‌شود. اما این تمامی ویرانگری نیست. زیرا در هر چهار بعد واقعیت اجتماعی و نیز در محیط زیست، ویرانگریهای گسترده‌ای را ببار می‌آورد:

- در بعد اقتصادی، تعهدهای خارجی گویای این واقعیت هستند که اقتصاد ایران، روز به روز به نفت و گاز وابسته‌تر می‌شود و این وابستگی را برای آینده‌های دور نیز ایجاد می‌کند. و نیز می‌گوید اقتصاد داخلی نه تنها رشد لازم را بر آنکه به نیروی محرکه نسل جوان کار دهد، ندارد، بلکه هم وابسته به اقتصاد مسلط است و هم فرآورده‌های نیازهای انسان را بر نمی‌آورند.

- در بعد سیاسی، گزارشگر حاکمیت مافیایا بر اقتصاد کشور و وسعت بخور و ببر الیگارش می‌فایاهاست. می‌خوانید یا می‌شنوید که ایرانیان مقیم امریکا، ۴۰۰ تا ۶۰۰ میلیارد دلار سرمایه دارند. بخشی بزرگ از این ثروت حاصل چپاول دوران پهلویهاست. در دوران ملاتاریا، بر این ثروتها بازهم افزوده شده‌است. این واقعیت که بانک مرکزی تعهدها را واقعی می‌داند اما از خود سلب مسئولیت می‌کند و وزارت نفت نیز چنین می‌کند، گویای این واقعیت است که حکومت نمی‌تواند بگوید این تعهدها به چه مصرفی رسیده‌اند. اگر سرمایه‌گذاری شده بودند، جامعه از آن آگاه می‌شد و حکومت نیز دلیلی برای مخفی کردن آن نمی‌دید. معنای این خورد و برد اینست که دولت ملاتاریا یک مدار بسته را تشکیل می‌دهد. در این مدار، آنها که قدرت را در دست دارند، از کارگزاران دولت، جز اطاعت نمی‌پذیرند. بدیهی است اطلاعات در تخریب روز افزون پایه‌های حیات ملی.

- در بعد اجتماعی، گزارشگر مدار بسته بودن نظام اجتماعی ایران و بنا بر این، فقدان کار برای اندیشه و دست ایرانیان است. چرا که اگر نظام اجتماعی باز بود، کار کار ایجاد می‌کرد. حال آنکه، وقتی نظام اجتماعی مدار بسته

ایست که محور مسلط آن در خارج قرار دارد، هر کار محور مسلط، در جامعه زیر سلطه، کار از بین می‌برد. ساده‌ترین مثالهای آن، جانشین تولید داخلی شدن واردات است، بورس بازیها هستند، بزرگ شدن دیوان سالاری و بخش «خدمات» است، فرار استعدادهای و سرمایه هاست و...

- اما ویرانگری بزرگ‌تر در بعد فرهنگی انجام می‌گیرد: این رفتار اقتصادی همان فروش روز افزون خون و زندگی با درآمد آنست. این رفتار، لاجرم، با اصل و فکر راهنمای توجیه کننده آن همراه است. اگر این اصل و فکر راهنمای توجیه گر امید برگرفتن از حیات و تن دادن به مرگ تدریجی نباشند، چگونه ممکن است جامعه‌ای، آنهم جامعه جوانی، در برابر ویران شدن پایه‌های حیات ملی خود، چنین لاقید بماند؟ آیا برآستی جامعه جوان ایران از راست راه چگونه زیستن که انقلاب ایران گشود به بیراهه چگونه مردن بازگشته است و بی آنکه آخ بگوید، سر بر بالین مرگ گذاشته است؟ آیا وسعت و شدت نابسامانیها و آسیبها گویای پذیرش «فلسفه» مرگ در فقر و خفت است؟ آیا جامعه جوان آگاهانه تواناییها و ثروتهای خویش را با فقر و خشونت، مبادله می‌کند؟ آیا...

راستی اینست که دنیائی است که در آن، باز به قول لوموند دیپلماتیک، روشنفکران دچار استحاله شده‌اند و بکار توجیه سلطه گری مشغولند. در همه جا، داس قدرت نه تنها حقوق و ارزشها که ریشه‌های زندگی را بر می‌کند و از روشنفکران تراز اول، صدائی به اعتراض بر نمی‌خیزد. روشنفکران که پیش از این، هر زمان ضرور می‌شد، بی ترس از افکار عمومی، آنچه را حق می‌دانستند می‌گفتند، کجا هستند؟ آنها که در برابر حاکمان، بیانگر وجدان انسانیت می‌شدند، کجا یبند؟ بر ارزیابی نشریه باید افزود: اگر امروز، در امریکا «محافظه کاران جدید» نظریه پرداز شده‌اند و اگر در اروپا، راستهای افراطی، سازندگان «اندیشه راهنما» گشته‌اند، بخاطر آنست که عمل به این و آن بیان قدرت، فرو رفتن و ماندن در مرداب زورمداری است. در ایران امروز نیز، به یمن بیان آزادی است اگر صدای اعتراض بر می‌خیزد. این صدا از آنها بر می‌خیزد که آزادی را هدف و روش کرده‌اند و صدای وجدان ملتی و انسانیتی گشته‌اند. و

۳ - پیشنهاد می‌شود به قرض دهندگان اخطار کنم روزی که ملت آزاد شود، نه تنها تعهدی به بازپرداخت این وامها ندارد بلکه حق دارد از شما وام دهندگان، بعنوان شرکای غارت هستی ملی و حامیان استبداد خیانت و جنایت و فساد شکایت کند. در مقام معتمد مردم ایران این اخطار را تکرار کرده‌ام اما روی سخن می‌باید همواره با مردم کشور باشد. زیرا این مردم هستند که می‌باید مراقب حال و آینده کشور خود باشند و به عمل برخیزد. اما آیا این مردم، در مدار بسته، تسلیم زورمداری گشته‌اند؟ نه. حق اینست که جامعه جوان به آدمی می‌ماند که با زورگویی به درون اتاقی رفته و درب را بروی خود بسته است. فریاد خفهای دارد و از بیرون کسی صدای او را نمی‌شنود. بسا گمان می‌کند از بیرون درب را بسته‌اند و استمداد می‌کند تا دادرسی بدادش برسد و درب را بگشاید. غافل از اینکه زورمدار، از درون، درب بسته است.

بدین قرار، استبدادهای فراگیر بدانخاطر تا می‌توانند سانسور را کامل می‌کنند و در درون و بیرون مدار بسته زورمداری، هر صدای اعتراضی را خفه می‌کنند که وجود هر گوش شنوا و هر صدا، در بیرون از مدار بسته، سرانجام، مدار را می‌گشاید. از این رو، هرکس که بخواهد صدای جامعه گرفتار در مدار بسته استبداد بگردد، فرض است که بر حق استوار بماند. بنام مصلحت، به درون مدار بسته در نیاید و نپندارد که مدار بسته بدون پدید آمدن اراده حیات در مردم، بدون دست بکار گشودن مدار شدن و این دو بدون آنکه انسانهای آزاد بر حقوق خود و حقوق مردم خویش استواری نشان دهند، باز می‌شود. بنا بر این، نخست به انسانهای آگاه است که اخطار باید کرد: شأن روشنفکر، شأن آگاه از سیاست، از اقتصاد، از جامعه و از فرهنگ، اینست مصلحت بیرون از حق را مفسدت بداند و هر حق را روش خود نیز بشمارد و با نه گفتن به زورمداری، به مردم در گشودن مدار بسته یاری رساند. و بداند، فردا که ایران آزاد می‌شود، خواهند پرسید: در جلوگیری از باز شدن مدار عمل می‌کردی یا در بازکردن آن؟

۴ - این روزها، محور زومدار آنها را که می‌گویند در صورت رد دو لایحه، از حاکمیت خارج می‌شویم. سخت تهدید

می‌کند. سخنگویان سازمان ترور خروج از حاکمیت را خروج بر حاکمیت می‌خوانند. با صدور این احکام، ماهیت خویش و نظام استبداد مطلقه و وحشت شدید خود را بازگو می‌کنند:

* ماهیت خویش را بازگو می‌کنند زیرا زورباور و زورمدار وقتی وجود دارد که بتواند با زورپذیر، مدار بسته‌ای را بوجود آورد که، در آن، یک صدا و صدای امر و نهی او شنیده شود. از اینجا،

* از دید او، نظام همان مدار بسته ایست که یک محور فعال مایشاء دارد و آنهم «رهبر» است. در این نظام، مصدر بیم و امید، قدرت و ضعف، اختیار و بی اختیار، یکی است و آنهم «رهبر» است. بدین خاطر است که لایحه «اختیارات» را که تازه چیزی جز شکایت از متجاوز به متجاوز نیست، بر نمی‌تابد. طرفه اینکه در همان حال که جانبدار اختیارات «قانونی و فراقانونی رهبر» است، اجازه شکایت کردن از یک عمل خلاف قانون اساسی را، تمایل به استبداد می‌شمارد! شخصی به اسم «الهام» دروغ می‌سازد که در ۱۳۶۰، «رئیس جمهور وقت» نیز می‌خواست هیأتی تشکیل دهد که بر اجرای قانون اساسی نظارت کند و «شورای نگهبان» نپذیرفت. او این دروغ را از آن رو جعل می‌کند که سابقه ایجاد کند و این سابقه مجوز رد قانون بگردد. بهر رو، اگر رهبری سازمان ترور، بخصوص آقای هاشمی رفسنجانی و بدنه این سازمان یکجا بسیج شده‌است، نه بخاطر دو لایحه با محتوایی بس ناچیز است، بلکه بخاطر آنست که سخت می‌ترسد:

* پیشنهاد بدیل مردمسالار یعنی محور دوم، محوری بیرون از رژیم و مستقل از هر قدرت خارجی، بخاطر آن بود و هست که در درون و با قدرت خارجی، دو مدار بسته متکی به یکدیگر بوجود نیاید. از کودتای خرداد ۱۳۶۰ بدین سو، محور دوم یا بدیل مردم سالار، در باز کردن این دو مدار کوشیده‌است و مثلث زور پرست برای بستن این دو مدار عمل کرده‌اند. همانطور که توضیح دادم، وجود بدیل مستقل، بنفسه، مانع از بسته شدن مدار و عامل انحلال قدرت حاکم می‌شود. زیرا الف - عامل آزاد شدن زور باوران از زورباوری می‌شوند و فضای آزاد و سالمی در اختیار آنها می‌گذارد و ب - صدای وجدان جامعه و هرچه رساتر کردن اعتراض همگانی به استبداد ویرانگر است و ج - جامعه را به تواناییهای خویش و به فضای باز می‌خواند.

وحشت شدید رهبری سازمان ترور و ملاتاریا از خروج از حاکمیت، بخاطر آنست که در بیرون از حاکمیت، این بدیل وجود و حضور دارد و این خروج تصدیق موضع برحق آن بدیل است. اگر استبدادیان از سنجشهای افکار اینسان بخشم آمده‌اند، از این روست که ایرانیان به نتیجه رسیده‌اند که راه حل وقتی پیدا می‌شود که مدار زور بشکند و مدار بسته استبداد ملاتاریا بازگردد. پرسیدنی است: اگر کسانی بر این حق استوار نایستاده بودند، چگونه ممکن بود عقلهای جمعی و فردی، به این صرافت بیفتند که در بیرون مدار بسته، فضای باز آزادی است و مسئله اصلی مدار بسته ویرانگری و مرگ است و می‌باید خود را از آن آزاد کرد؟

وجود این بدیل و وحشتی که در زورباوران پدید آورد، رهبری ترور را به ارتکاب جنایتهای وحشیانه («قتلهای زنجیره‌ای») و سرکوبهای مداوم ناگزیر کرد. غافل از اینکه به انحلال قدرت حاکم و باز شدن مدار بسته زورباوری و زورمداری، شتاب می‌بخشد.

یکبار دیگر مسئولیت آنها که آزاد و آزاد اندیش هستند را سنگین و صدای آنها را رسا می‌یابیم. بر آنهاست که حق شوند و این حق را فریاد بگردند:

۹ اقتصاد دانی که در نامه‌ای سرگشاده خطر رفتن ایران به زیر بار قرضه‌ای ۱۲۰ میلیارد دلاری را خاطر نشان کردند، کاری سخت ارزنده کردند. بر آنهاست که همچنان به علم خویش عمل کنند و هشدار خویش را مستمر و صدای وجدان ایران جوان بگردند. بر همه آنها که از حقیقتی آگاه هستند یا می‌شوند است که صدای این وجدان بگردند. بر آنهاست که راه بیرون رفتن از دو مدار استبداد و زیرسلطگی را به مردم کشور نشان دهند و خود، پیشاپیش، در این راه شوند. نشان دادن راه آزادی، از جمله به یک رشته شفاف گردانیها است:

محور مسلط افزون بر ۹۰ درصد از زور را، در شکل فریب، بکار می‌برد. بنا بر این، الف - ابهام زدائی از پندار و گفتار و کردار استبدادیان، کاری بزرگ و آن شفاف سازی است که هر دانا مسئول انجام آنست. اما این تنها شفاف سازی نیست. بسا جامعه آگاه می‌شود که برای مثال، در محدوده رژیم اصلاح بمعنای بازکردن مدار بسته زورمداری شدنی

نیست اما در این فریب می‌ماند که راه حل دیگری نیست، پیشنهاد هدف و روشی که مردم خود بتوانند تجربه کنند، شفاف سازی ضرورتی است. به سخن دیگر، «لاله» همواره باید با «الاله» همراه باشد. بموقع است آنها را که مسئولیت شفاف سازیها را بر عهده دارند، به امری مهم توجه دهم: به یاد می‌آورید که آقای خمینی، در توجیه حکومت آقای رجائی، می‌گفت: تنها این حکومت نیست که برنامه ندارد، هیچکس برنامه ندارد. به او نامه‌ای نوشتم که سخن شما خلاف حقیقت است. من و دوستانم برنامه داریم و تعهد می‌کنیم ایران را در راه رشد قرار دهیم. در حضور نیز، از او پرسیدم: مگر شما نبودید که در نوفل لوشاتو می‌گفتید برنامه داریم و مرا کسی معرفی می‌کردید که اگر استبداد رژیم پهلوی می‌گذاشت، اقتصاد ایران را باز می‌ساخت، مگر ندید چسان چرخهای اقتصاد را در بحبوحه آشفته‌گیهای بعد از سقوط رژیم پهلوی، به حرکت درآوریم، چه شده است که می‌گوئید هیچکس برنامه ندارد؟ آیا به شما نمی‌گویند چرا مردم کشور و مردم دنیا را فریب دادید؟ راستی چرا وی دروغی چنان آشکار می‌گفت؟ زیرا به بیراهه استقرار استبداد فراگیر افتاده بود و کار اول، از میان بردن بدیل بود. بدیل انسانهای آزاد و دانا بودند، بیان آزادی و برنامه رشد در آزادی بود. در هر سازماندهی بر مدار قدرت، کار اول از میان بردن این بدیل و جلوگیری از پیدایش بدیل است. پس هیچ از راه اتفاق نیست که زور مدارها، باتفاق، این بدیل را سانسور می‌کنند زیرا وجودش بمعنای آنست که مثلث زور پرست، بمثابة سازمانهای قدرتمدار، جریان انحلال را می‌باید تا پایان ببرند.

با وجود این، تجربه تاریخ و زمان ما می‌گویند این دو شفاف گردانی می‌باید با شفاف گردانی سومی همراه شود: ج - ابهام حاکم بر عقل جمعی و عقلهای فردی یک جامعه و اعضای آن را از تواناییها که دارند، غافل می‌کند. بسیارند که بدیل را هم می‌شناسند اما خویشتن را ناتوان و مدار بسته قدرتمداری را زندانی با دیوارهای سر بفلک کشیده تصور می‌کنند و مایوس، نشسته برجای تسلیم شدگان می‌مانند. از این رو، بیاد آوردن مستمر تواناییهای جوانان، آن شفاف گردانی تعیین کننده است که می‌تواند واپسین مانع را از سر راه آزادی بردارد و در ایران جوان، اراده حیات در آزادی و رشد را پدید آورد.

۵ - آقای خامنه‌ای، خطاب به استعدادهای علمی جوان می‌گفت: تبعیض همواره غیر عادلانه نیست. بعضی از تبعیضها، عین عدالتند. از جمله تبعیض بسود علم و عالم. راستی اینست که علم نه تنها نیاز به تبعیض ندارد، بلکه تبعیض نافی علم است. از آن شفاف گردانیهای بس مهم، یکی همین تبعیض بسود علم، بسود دین، به سود ضد دین است. چند مثال معنی و اهمیت این شفاف گردانی را آشکار می‌کند:

* دین مدارها هرآنچه را با قدرتمداری آنها سازگار نیست، بدین عنوان که مخالف دین است، سانسور می‌کنند؛
* هرکس که قدرت می‌جوید و دین را مانع می‌انگارد، بنا بر موقع، - این روزها، حقوق انسان و لائیسیتته - حق یا مرامی را محور می‌کند و اسلام را ضد آن می‌گرداند؛

* مردم عادی که تبعیض بسود علم، همچون اصل مسلمی پذیرفته‌اند، کافی است بشنوند فلان حکم دینی را یک مقام دینی داده و یا برای مثال، برنامه سوم را «اقتصاددانان» و... تهیه کرده‌اند، تا بی چون و چرا بپذیرند.

اما این تبعیضها ضد علمی و فریب هستند. چرا که علم و جهل از یک مقوله نیستند تا تبعیض بسود علم و به زبان جهل بتواند تصور شود و به عمل درآید. جهل به علم از میان می‌رود و روش علم علم است. عالم را صاحب اختیار جاهل کردن، تبعیض بسود علم نیست، تبعیض به زیان علم و بسود قدرت (= زور) است. چرا که با صاحب اختیار نادان شدن، نادانی از میان نمی‌رود. با انتقال دانش از دانا به نادان، نادانی از میان می‌رود. صاحب اختیار نادان شدن، در «بهترین تعریف» یعنی اینکه عالم حق دارد جاهل را به زور بکاری وادار کند که بسود او است و جاهل نمی‌داند که بسود او است. آنها که برای قدرت وجه مثبت قائل می‌شوند، آیا نمی‌گویند رژیم پهلوی می‌خواست بزور مردم نادان را دانا کند و شاه سابق نمی‌گفت «ولو به زور ایران را به دروازه تمدن بزرگ می‌رسانم؟» در آن روزها که کودتای خرداد ۶۰ را سازمان می‌دادند، نمی‌گفتند: در کوتاه مدت، تنها به زور می‌توان اسلام را پیاده کرد؟ حاصل این دو تجربه چیست جز تخریب بزرگ؟

بدین قرار، قائل شدن هر تبعیضی بسود شخصی، مرامی، فکری، جنسی، نژادی، قومی، ملتی، حتی علمی و حقی، دروغ است و اقتضای عمل کردن به مسئولیت شفاف گردانی، پرداختن به این

ابهام زدائی بزرگ است.

بنا بر موقع، به نزاع طرفداران دو تبعیض می پردازم: تبعیض بسود اسلام و به زیان مردم سالاری و حقوق انسان، از سوئی و تبعیض به سود لائیسیت و حقوق بشر و مردم سالاری به زیان اسلام. اولیها از میان برداشتن «سکولارها» و... را واجب دینی می دانند و دومیها، اسلام را مخالف مردم سالاری و حقوق انسان و آزادی و... می شمارند و لائیسیت را «بیرون کردن دین از عرصه اجتماع»، تعریف می کنند. اما هر دو دسته، قدرت باوری خود را لو می دهند و آنچه را می خواهند، رسیدن به قدرت است. حتی بر تجربه یک قرن غرب نیز چشم بسته اند و نمی بینند که در امریکا و اروپا، قدرتمداری افسار گسیخته است که دارد عرصه «اندیشه سیاسی» را تصرف می کند. در حقیقت، دسته اول زورباوران که اسلام را چماق کرده اند، نخست اسلام را قربانی زور باوری خود می کنند: انطباق دادن با ولایت مطلقه فقیه، دین را نوعی از بیان قدرت می گرداند که خشونت را روش اصلی «زندگی» می گرداند. در مدار بسته ای که بوجود می آورد، با آزادی و حقوق بشر و مردم سالاری، جز یک کار نمی ماند و آن حذف است. و دسته دومی که اسلام ستیزی را روش می کنند و لائیسیت و حقوق بشر و مردم سالاری را چماق می گردانند، در مدار بسته ای که پدید می آورند، یک کار بیشتر نمی ماند: حذف اسلام اگر شد از صفحه روزگار و اگر نشد، به قول خودشان، «از صحنه اجتماع»! قربانیان اول این قدرت باوران نیز، مردم سالاری و لائیسیت و حقوق بشر هستند. به این دلیل ساده که در مدار بسته تضاد، لائیسیت، مردم سالاری و... با دین، جز زور حاکم نمی شود. آیا دو استبداد یکی استبداد پهلویها و دیگری استبداد ملاتاریا ملتی را کافی نیست و هنوز می باید آزموده را آزمود؟

ابهام زدائی الف - به نقد دین و باز جستن بیان آزادی است، ب - به هدف و روش کردن آزادی است، ج - به ابهام زدائی از مفهوم دولت و آزاد کردن باورها از دولت و بی طرف گرداندن کامل دولت است، د - به مستقل کردن دولت از قدرتهای انیرانی و درآمدها و هزینه ها و در هدفها و خدمتها، بیانگر اراده جمعی مردم کشور گرداندن است، ه - به ابهام زدائی معنای قدرت و جدا کردن حساب آن از حساب توانائی است و بدان، کاستن از کاربردهای قدرت و فراخ کردن عرصه کاربردهای توانائیهای انسان است، ز - به ایجاد بدیل است.

در حقیقت، جامعه آزاد، جامعه ای با مدار باز، جامعه بدیل ساز است. پیام معتمد شما به شما انسانهای مسئول و مسئولیت شناس اینست: اگر بگوئید رژیم ملاتاریا پیدایش بدیل را غیر ممکن ساخته است و بنا بر این، چاره جز این نیست که در محدوده این رژیم، اصلاح طلبی را روش کرد، به شما می گویم: بهوش باشید!

در مدار بسته، هزینه اصلاح طلبی نیست که می پردازید، اراده حیات آزاد است که از دست می دهید؛

در مدار بسته، اصلاح نیست که ممکن می کنید همانطور که تعهدهای ۱۰۰ میلیارد دلاری شهادت می دهند، بلکه پایه های حیات ملی است که ویران می سازید؛

در مدار بسته، رژیم ملاتاریا رانیست که با مردم سالاری دمساز می کنید، مسئولیت سنگین نگاه داشتن ایران در مدار بسته سلطه، در مدار بسته خشونت و در مدار بسته صدور و تخریب نیروهای محرکه است که بر عهده می گیرید؛

در مدار بسته، برای دگر اندیشان نیست که فرصت ایجاد می کنید، جریان آزاد اطلاعات و اندیشه هاست که متوقف می کنید. نمی بینید هرکس می خواهد اندیشه خویش را آزاد کند و آزاد بیانید، از این مدار بسته خارج می شود؟

در مدار بسته، مردم کشور را نیستند که وارد صحنه می کنید، بلکه مردم کشور هستند که از عمل در جهت آزاد کردن از مدار بسته دولت ملاتاریا - مردم، باز می دارید.

در مدار بسته استبداد، اراده حیات و رشد نیست که در جامعه جوان بر می انگیزید بلکه، برای اعتیاد به نابسامانیهاست که فرصت ایجاد می کنید.

در باب مسئولیتهای شما آگاهان، شما مردم ایران، شما جوانان، هنوز باید با شما سخن گفت و خواهیم گفت. از دو مسئول، یکی سلطه گری که قرض می دهد و دیگری زیر سلطه ای که ثروتهایش را گرو می گذارد و قرض می ستاند،

مسئول‌تر دومی است. از دو مسئول، یک استبدادیان و دیگری که در مدار بسته‌ای به تابعیت آنها گردن می‌نهند، مسئول‌تر دومی‌ها هستند. پس خطاب به شما مسئول‌ترها است که باید گفت و می‌گوییم: زنده بودن و نقش مردم در دست مرده شوئی که ملاتاریاست را بازی کردن، بی‌هنری است. اراده زندگی را در خود ایجاد کردن و به فضای آزاد زندگی در آمدن هنر است. ارادهٔ حیات بجوئید و استعداد هنر خویش را بکار اندازید.